

آیا کوفیان در بروز واقعه کربلا مقصرند؟

دکتر ناصری که سعی در شستن غبار از تاریخ کربلا دارد، فهم حادثه عاشورا و تعامل و کنش میان کوفیان با امام(ع) را در زمانی میسر می‌داند که این واقعه مهم را از رمزآلودگی و غیب زدگی خارج کنیم.



تحلیل تاریخی عاشورا در گفت و گوی با استاد تاریخ اسلام دانشگاه الزهراء(س) آیا کوفیان در بروز واقعه کربلا مقصرند؟

دکتر ناصری که سعی در شستن غبار از تاریخ کربلا دارد، فهم حادثه عاشورا و تعامل و کنش میان کوفیان با امام(ع) را در زمانی میسر می‌داند که این واقعه مهم را از رمزآلودگی و غیب زدگی خارج کنیم. ناصری معتقد است که کوفیان و همه مسلمانان نیمه قرن اول و قرون بعد، در فهم دین سطحی‌نگر بودند و یکی از مهمترین عوامل سطحی‌نگری و قشری‌نگری در آن دوره مورد بحث را ترویج اندیشه‌ی مقدس‌پنداری می‌داند.

او پناه بردن به کلام وحی یعنی قرآن را آن هم به مدد قدرت عقل خدادادی و سیره‌ی پاک و اصیل به عنوان تنها راه جلوگیری از سطحی‌نگری معرفی می‌کند.

در ادامه متن گفت و گوی شیما مفیدی راد با دکتر عبدالله ناصری را که شفقتاً منتشر کرده است می‌خوانید و در پایان توضیح کوتاهی را در مورد یک اشتباه که در این گفتگو رخ داده، را یادآوری می‌کنیم:

* پرسش: برخی برداشت‌ها واقعه عاشورا را به قدرناشناسی کوفیان نسبت می‌دهند؛ به‌طور مثال بر مبنای آن در جامعه امروز ایران، شعار «ما اهل کوفه نیستیم» رایج شده است. این تخفیف دادن وقایع عاشورا به رفتار ضد اخلاقی کوفیان، چه دلیلی دارد و آیا می‌توان صرف بی‌اخلاقی کوفیان چنین وقایعی را توجیه کرد؟ یا اینکه کوفیان نمونه‌ای از سطحی‌نگری به‌عنوان یک درد در طول تاریخ بشریت بودند که زمینه‌ساز این اتفاق شدند؟

ناصری: ابتدا در این مورد باید به چند نکته توجه کرد. اگر این نکات فهم شود، فهم تاریخی عاشورا و اساساً هر فراز تاریخ اسلام اصلاح می‌شود.

نکته اول: درک ما از تاریخ عاشورا برگرفته از تلفیقی دوگانه و دووجهی است؛ وجه اول ارزش معناگرایانه یا معنوی «امامت» در اندیشه ما و وجه دوم گزارش مورخان و تئولوگ‌های دینی از صحنه کربلا و عاشورا است، مورخی که در نبرد گزارش‌گرانه‌ی «روایت‌ها» یک گزاره‌ی تاریخی را به‌عنوان حقیقت آن واقعه ثبت می‌کند در صورتی‌که ممکن است آن، امر واقع نباشد.

نکته دوم: اینکه گفته می‌شود در تاریخ اسلام، مورخان اکثراً در خدمت قدرت‌های سیاسی و حاکمان‌اند واقعیت است.

قدرت‌های سیاسی، نظام زبان‌شناسی خاص خود را تولید می‌کنند تا سرمایه‌های نمادین و فرهنگی جامعه را کنترل کنند.

نکته سوم: مورخان مسلمان عموماً نگاه «مشیت‌گرا» به تاریخ دارند.

بدین معنا که اراده الهی و مشیت الهی است که چرخ تاریخ را می‌چرخاند. در صورتی‌که این مردم‌اند که با بهره‌مندی از «عقل خداداد تکامل‌یافته» و اراده و اختیار انسان، در شرایط فرهنگی و اجتماعی و سیاسی خاص، عمل و کنشی را از خود بروز می‌دهند.

در همین چارچوب است که مورخان مسلمان، بیشتر سعی دارند تا جلوه دینی تاریخ را پررنگ‌تر کنند؛ مثلاً محمود غزنوی که در فتح هند جز به گسترش قلمرو و کسب غنیمت نمی‌اندیشد، می‌شود «غازی» و فعل او «غزا و جهاد» یا بسیاری از وجوه فتوح اولیه مسلمانان، هویت «احدی الحسنین‌ی» می‌یابد -پیروزی یا شهادت- و اساساً در تحلیل آن هیچ جایگاهی برای تعامل سه ضلع عقیده، قبیله و غنیمه (غنیمت) باهم و سلطه ضلعی بر اضلاع دیگر قایل نیستیم. این واقعیت دیده نشده‌ای است در تاریخ اسلام که گاهی غنیمت و گاهی قبیله و مناسبات قبیله‌ی مسلمانان را سوار بر قطار فتح کرده. در حادثه عاشورا هم ما کمتر به زمینه‌های اجتماعی توجه کرده‌ایم.

و اما اصل سؤال شما؛ ابتدا عرض کنم مردم کوفه در میان مسلمانان گسترده در جهان اسلام سال 60 هجری از بهترین‌ها بودند. لازم است کمی جامعه‌شناسی و روانشناسی کنیم.

اصل و دغدغه ما اینجاست که چرا دعوت کردند؟ و چرا جا زدند؟ گفتم بهترین بودند، چون از امام(ع) برای قیام علیه یزید

دعوت کردند تا تشکیل حکومت دهد. فرزاد می‌گوید: «قلوب الناس معك» و مردم کوفه واقعاً ارادت قلبی داشتند، اما به علی دیگر که خواهم گفت نمی‌توانند و موفق نمی‌شوند شمشیرشان را در اختیار امام(ع) قرار دهند. حادثه عاشورا و تعامل و کنش میان کوفیان با امام(ع) را وقتی می‌توان فهمید که این واقعه مهم را از رمز آلودگی و غیب زدگی خارج کنیم. عاشورا باید در صحنه جغرافیای عراق و کوفه با ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی خودش - یعنی عراق- قرائت شود. عراق از قدیم نسبت به شام کینه دارد. در عصر امویان، معاویه زیرک هوشمند اقتدارگرا موفق شده آنها را مهار کند اما پسر او «یزید» در نگاه عراقیان شایستگی ندارد.

توجه کنیم که در فراخوان امام حسین(ع) به عراق همه درد دین ندارند، بلکه گروهی تحت تأثیر همان نگاه تاریخی به شام و امویان فرصت انتقام‌گیری را مناسب دیده‌اند. دو نفر هستند که می‌توانند نیاز و خواسته‌های عراقی‌ها را برآورده کنند. یکی «عبدالله بن زبیر» که اولاً موقعیت اجتماعی ندارد و بعلاوه از قبایل شمالی و مضر است. دومین فرد مطلوب «حسین بن علی(ع)» است.

رئیس سازمان‌دهی دعوت، «سلیمان بن سردخزاعی» از قبیله خزاعه یمانی است. تعداد انبوهی نامه به امام(ع) نوشته می‌شود. از 150 نامه نقل شده تا افزون بر هزار و امام(ع) هم مکلف است رسالت اجتماعی خود را انجام دهد. دو ویژگی باعث می‌شود که ورق برگردد. یکی استبداد جدید شدید امویان در اداره عراق با عنصر مستبدی به نام «عبیدالله بن زیاد». او اصلاً تعارف ندارد.

دومین ویژگی، ترس و دنیاطلبی و عافیت خواهی که در سایه همین استبداد پرنرنگ شده است. یک نمونه بارز «شبث بن ربعی» است. به منحنی حیات سیاسی عافیت طلبانه او توجه کنیم. در کنار ابوبکر در جنگ‌های رده، در ماجرای قتل عثمان همراه شورشگران، در جنگ صفین کنار علی(ع)، از دعوت‌کنندگان امام حسین(ع)، سپس پشیمان و همراه مختار و در نهایت با «مصعب بن زبیر» علیه مختار؛ پس در اصل در تحلیل تنفر از کوفیان باید تجدیدنظر کرد. باید از سطح تحلیل اخلاقی به سطح تحلیل اجتماعی- فرهنگی رجوع کرد. بر این اساس در این تحلیل اجتماعی- فرهنگی شعار «ما اهل کوفه نیستیم» این پیام را خواهد داشت که ما باید انسان‌ها و شیعیان جدیدی باشیم. بنا شده بر همان ویرانه‌های انسان‌های قدیم شیعی کوفی. اینارگر، همدرد، غیر دنیاطلب، مؤید حقیقت، انسانی که به منظور انکار حقیقت، واقعیت خلق نمی‌کند (واقعیت از نگاه علمی همان روایت و تاریخ است).

توجه کنیم حادثه عاشورا با دفن شهیدان و رسیدن اسیران به منزل و مقصد تمام نمی‌شود. حتماً باید توجه کرد که در فهم حادثه عاشورا کاملاً در دام مورخان مسلمان گرفتار نشویم، چون نگاه این افراد به حوادث تاریخی مخصوصاً حوادثی از نوع عاشورا و کربلا هنجارمحور است. حادثه را باید در مناظر «روانشناسی اجتماعی»، «جامعه‌شناسی تربیتی»، «جامعه‌شناسی فرهنگی» مشاهده کرد، نه صرفاً اخلاقی یا حتی صرفاً فقهی.

به‌طور مثال «امام محمد غزالی» حادثه عاشورا را در حد منازعه دو فقیه و دو مجتهد پائین می‌آورد. نزاع دو مجتهد عادل که بنا به تشخیص فقهی فقه سیاسی- هریک خود را در حکومت بر مسلمانان اولی می‌دانسته است. کوفیان و همه مسلمانان نیمه قرن اول و قرون بعد، در فهم دین سطحی‌نگر بودند که در مورد عوامل و مختصات این سطحی‌نگری بعداً توضیح خواهم داد. نه تنها کوفیان بلکه عموم مسلمانان در گستره جغرافیای اسلام سطحی‌نگر بودند و این ریشه در آموزه‌های مانده از عصر جاهلی داشت.

گمان نکنیم با بعثت پیامبر(ص) و تأسیس دولت اسلامی و بعد از نیم قرن، روح کلام و پیام وحی در جان عرب حجاز و شام و عراق نشسته باشد.

اولاً؛ فهم مستقیم از قرآن برای همه میسر نیست، بعلاوه سیاست خلیفه دوم مبنی بر منع تدوین حدیث و گزارش آن باعث شد در قرن اول هجری نسل جوان، اسلام را از بلندگوی امویان فهم کند و صحابی پیشکسوت هم در مناسبات سیاسی منفعت آور گرفتار باشند و اسلام وارونه ساخته و پرداخته امویان، اسلام معیار باشد.

در پایان این سؤال تأکید می‌کنم که در تفسیر عصری شعار «ما اهل کوفه نیستیم» باید توجه کرد که عقلاً و اخلاقاً اگر طرفین یک پیمان فراخوان دادند باید با رعایت همه مفاد و وجوه تا آخر بر پیمان و عهد بمانند. امام حسین(ع) تا پایان عهد کوفیان بر قول خود ماند و کوفیان به دلائل سیاسی- اجتماعی- فرهنگی، جا زدند. تکلیف اجتماعی امام ساقط شد بنابراین امویان راه بازگشت را بر او بستند. مردم ایران و جمهوری اسلامی هم باهم عهد بستند، همان معاهده قانون اساسی. «ما اهل کوفه نیستیم» یعنی قانون اساسی به معنای کلیت آن را نباید زیر پا بگذاریم.

* پرسش: اگر فرض را بر این بگذاریم که عدم درک متقابل انسان‌ها از یکدیگر و نداشتن فهم صحیح از حوادث اطراف و افراد زمان خود باعث می‌شود حدود بیست‌هزاری نفر با اختیار خود با مسلم بن عقیل بیعت کنند و پس از مدتی کوتاه نه تنها امام(ع) را در جنگ تنها بگذارند بلکه بر او شمشیر نیز بکشند؛ سؤال اینجاست که این سطحی‌نگری و عدم درک متقابل از چه عواملی ریشه می‌گیرد؟

ناصری: عوامل سطحی‌نگری در هر دوره از تاریخ اسلام اساساً یکسان و واحد نیست، اما در دوره‌ی مورد بحث ما، یکی از مهم‌ترین عوامل سطحی‌نگری و قشری‌نگری ترویج اندیشه‌ی مقدس‌پنداری است. امویان با رویکرد ارجا و تبلیغ اندیشه‌ی

مرجئه (که اساس این فرقه متعلق به دوره‌ی مروانی است اما روح جبرگرایی آن را معاویه ترویج می‌کرد) حاکمیت خود را یک تقدیر و حتمیت تاریخی می‌دانست. بنابراین هر نوع تشکیک یا پرسش درباره رفتار حکومت بدعت بود و غیرمجاز. در عصر اموی، حاکم قدرت محض داشت و قدیس بود. ترویج خرافات در قالب روایات و برداشتهای عالمان دینی، جامعه را از روح کلام وحی دور می‌کرد. اگر با زبان امروزی سخن بگوئیم، بی‌حرمتی حکومت نسبت به عقل بشری و محدود ساختن اندیشه و علوم انسانی به حوزه محدود حدیث و کلام جزمی به همراه گسترش ترس و وحشت، زودباوری در جامعه را نشر می‌داد، اما به این نکته توجه کنیم که عامل این همه سطحی‌نگری نبود. دنیاطلبی و ترس از استبداد امویان و بارور نشدن عراقی‌ها از نظر دینی - دین پیامبر(ص) - از عوامل مهم عقب‌گرد آنها بود.

* پرسش: چه راهکاری می‌تواند از بروز و رشد این سطحی‌نگری در جامعه جلوگیری کند؟ اساساً می‌توان از این مسئله جلوگیری کرد یا اینکه این وقایع همچنان تکرار خواهند شد؟

ناصری: تنها راه جلوگیری از سطحی‌نگری، پناه بردن به کلام وحی یعنی قرآن است، به مدد قدرت عقل خدادادی و سیره‌ی پاک و اصیل. عامل اصلی سطحی‌نگری در دین و سطحی‌اندیشی پدیده‌های اجتماعی در جوامع دینی همین بوده است. تا ما مسلمانان میان اسلام نبوی و اسلام تاریخی تفاوت قایل نشویم و باور نکنیم آنچه به نام خلافت‌ها و سلطنت‌ها و دولت‌ها پس از پیامبر(ص) شکل گرفته - جز دوره کوتاه خلافت علی(ع) - با روح دین پیامبر(ص) و آموزه‌های قرآنی فاصله دارد، عمق اسلام فهم نمی‌شود. باید به بازخوانی نقادانه تاریخ اسلام و فرهنگ مکتوب روی آورد. اگر این رخ ندهد و بازخوانی تاریخ علمی صورت نگیرد و حاکمان مسلمان جهان اسلام فقط مونولوگ کنند و «یک‌سویه سخن گوئی» را ترویج دهند، این وقایع تکرار خواهد شد. * پرسش: واقعه کربلا در طول تاریخ پس از خود، چه تأثیراتی بر انقلاب‌ها و قیام‌های علیه استبداد گذاشته است و چه مؤلفه‌هایی از این واقعه در انقلاب‌های بعد از آن به‌کارآمده است؟

ناصری: مهم‌ترین مؤلفه قیام عاشورا اصلاح‌طلبی جامعه است. به این معنا که خرافات واردشده در میراث نبوی، چه آنها که در صحنه کنش سیاسی- اجتماعی از سوی تئولوگ‌ها و نخبگان بروز می‌کند و چه آنها که وارد متون دینی شده، حذف شود. مؤلفه اصلی قیام امام حسین(ع) اصلاح جامعه به کمک اصلاح انسان است. انسانی که در سایه رابطه حقیقی با خدا، موحد می‌شود و توحید او تنها لفظی نیست بلکه عملی است. از مؤلفه روشنگری جامعه نباید غافل بود.

این دو مؤلفه یعنی روشنگری و اصلاح را در نیایش امام حسین(ع) در عرفه می‌توان دید. خروجی نهائی این نیایش، یکی توحید است و دیگری اصالت انسانی. این نیایش، منشور مقدماتی قیام است و می‌خواهد با استمداد از خداوند - توحید عملی - با جامعه‌ی درد گرفته و زمانه‌ی پر درد و رنج ارتباط برقرار کند و این همان اصالت انسان در نگاه اوست.

* پرسش: چارچوب اصلی و شاکله حرکت امام حسین(ع) و مکتب عاشورا چه مسائلی است و شاخص‌ترین یادگارهای امام(ع) در آن کنش سیاسی- اجتماعی برای بشر امروز چیست و چگونه می‌توان با توسل به شیوه امام حسین(ع) با سطحی‌نگری و برداشتهای غلط و خشن از دین مقابله کرد؟

ناصری: شاکله حرکت امام(ع) در همان پیام اصلی و خطبه اصلی خروج از حجاز مشخص است. دغدغه امام(ع) اولاً اصلاحات در دین(1) نبوی بود. همان دینی که بزرگ‌ترین مأموریتش که مشترک ادیان توحیدی است- اجرای عدالت بود و اینک از عصر بعضی از خلفای راشدین و عصر اموی نادیده گرفته شده بود. در سایه همین مأموریت اصلی، گسترش معروف و حذف منکر باید صورت گیرد، یعنی امر به معروف و نهی از منکر با رویکرد و مشی «اصلاحی» محقق می‌شود.

دیگر نگاه محتسبی سخت افزارانه که در تاریخ اسلام رایج بوده، مطلوب نیست. برای مبارزه با برداشتهای غلط از دین، باید تاریخ هنجارمحور یا صرفاً عاطفه محور عاشورا را از ابتدا باز نوشت.

در این تاریخ جدید اثبات می‌شود که اولاً امام می‌خواهد حکومت تشکیل دهد اما نه برای برخورداری صرف از قدرت سیاسی، بلکه می‌خواهد انسان بسازد. انسانی که با الهام از توحید، مسیر آزادی و ارج‌گذاری به انسان‌ها را طی می‌کند. به این معنا که در منظر امام حسین(ع) توحید، اصل دین است، ثانیاً فقط یک باور ایدئولوژیک نیست؛ بلکه آنچه مهم است توحید عملی است، یعنی در سایه‌ی باور به کرامت و اصالت انسان، با تجاوز به انسان مخالفت کرد. در سایه نگاه و سلوک سیاسی امام حسین(ع) قرائتی نو از انسان، هستی، خدا، عدالت و حتی علم به دست می‌آید. امام حسین(ع) وقتی از اصلاح در دین(2) جدش می‌گوید، صرفاً نگاه به اصلاح حکومت ندارد، بلکه میراث دینی منحرف‌شده را هم می‌خواهد به مدد «عقل» و «پیام وحی» بازخوانی کند، میراثی که مبالغه، خرافات و ضد عقل کم ندارد. برای فهم درست قیام عاشورا باید این واقعه را بازخوانی کرد و در سایه قدرت سیاسی و حکومتی آن را ترویج داد.

***** توضیحات اعتدال:

(1) + (2) در اینجا جناب آقای دکتر ناصری، اشتبهاً به جای کلمه «امت»، از کلمه «دین» استفاده کرده‌اند که توضیح آن ضروری به نظر می‌رسد.

ایشان 2 بار یا بیشتر هدف امام حسین(ع) را [اصلاح در «دین» جدش] ذکر می‌کند. لذا یادآوری می‌کنم: اولاً؛ دین رسول‌الله(ص) نیاز به اصلاح نداشته، ندارد و نخواهد داشت و وظیفه امام معصوم نیز هرگز اصلاح دین نیست، بلکه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، موظف به تبیین و تفسیر متن دین هستند، نه، اصلاح آن. ثانیاً؛ حضرت اباعبدالله(ع) در وصیتنامه تاریخی خود که بحمدالله جزء معدود اسناد مکتوب تاریخ شیعه است که دست‌نخورده به ما رسیده - هدف خود را [اصلاح «امت» جدش] بیان فرموده، نه، دین جدش.

وصیت نامه حضرت اباعبدالله(ع) که من از منابع زیر نقل می‌کنم، و تأکید می‌کنم متن وصیتنامه اباعبدالله(ع) بدون یک کلمه

کم یا زیاد در تمام منابع به این شرح آمده است: [«مقتل علامه خوارزمی» جلد 1، صفحه 188] + [«مقتل الحسین(ع)» جلد 1، صفحه 188 طبع نجف] + [بحارالانوار، ج 44، ص، 329، از محمد بن ابی طالب موسوی] + [«ملحقات إحقاق الحق» جلد 11، صفحه 602، از خوارزمی] + [محدث قمی در «نفس المهموم» صفحه 45]

* متن وصیتنامه سیدالشهدا(ع)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِأَبْنِ الْحَنْفِيَّةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.»

بنام خداوند بخشنده و مهربان. این وصیت حسین بن علی بن ابی طالب به برادرش محمد، معروف به ابن حنفیه است. حسین گواهی می دهد که معبودی جز خدای یگانه نیست و شریک ندارد و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول خدا است و آیین حق را از سوی حق آورده است و اینکه بهشت و جهنم حق است و قیامت بدون شک به وقوع خواهد پیوست و خداوند، همه کسانی را که در قبرها هستند زنده می کند.

«وَأْتَى لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مَقْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا حَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

من برای سرکشی و خوشگذرانی و فساد و ستم خارج نشدم؛ بلکه فقط برای دنبال کردن اصلاح امت جدّم [قیام کردم و] خارج شدم و تصمیم گرفته ام که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و سیره جدّم [رسول خدا صلی الله علیه و آله] و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام را دنبال نمایم.

«فَمَنْ قِيلَ لِي يَقْبُولِ الْحَقَّ فَالْتَهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.»

پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد [و از من پیروی کند]، پس خدا اولای به حق است [و از خدا پیروی کرده] و هر کس حق را بر من رد کند [و تخلف نماید]، صبر می کنم تا خداوند بین من و این قوم حکم کند که او بهترین حاکمان است.

و هَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

و این وصیت من است به تو ای برادر. و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل می کنم و به سوی او می روم. چنانچه ملاحظه فرمودید، سخن از اصلاح «امت» است، نه، اصلاح «دین».